

در مصائب بنفش

پاسخی به گفته‌ها و نوشته‌ها و نقدها



کتاب

۱. عاشق‌ها خنیاگران زندگی و هستی و فرهنگ و تمام امال و آرزوهای مردم آذربایجان و سرزمین‌های آناتولی و قفقاز هستند که از دوران باستان بوده‌اند و رسم عاشقی خود را در فرهنگ تمام ملل منطقه تنیده‌اند. اگر من در سرایش اورمیای بنفش متأثر از رسم و وجه کار آن‌ها بوده باشم این مسئله را بسیار طبیعی و ناخودآگاه می‌دانم چون زاده و پرورش یافته آن منطقه و فرهنگ آن هستم لذا دعوت می‌کنم که نخست به شکل و تیپ و فرم و هویت ساختاری اورمیای بنفش توجه کنند که بیشتر موسیقایی و آوازی و نمایشی و اپرایی است و به یاد باید داشته باشیم که عاشق‌ها هم، شعر و داستان‌های منظوم خود را با ساز و آواز می‌خواندند و می‌خوانند.

۲. همان‌طور که در مقدمه کتاب هم ذکر و تأکید کرده‌ام، من معتقدم هر عصری تراژدی و اسطوره و افسانه خود را خواهد داشت و خواهد ساخت اما با الگو و سمبل‌ها و ابزارها و نوع نگرش خاص خود، مهم این است که ساختار آن چه‌گونه و برخورد ما با آن چه‌گونه باشد. فرق است بین یک تراژدی مدرن با تراژدی کلاسیک، اما در خصوص شعر بودن و نبودن متن اورمیای بنفش، باید دید تعریف ما از شعر چیست.

گروهی شعر را غیرتعریف خوانده‌اند، گروهی دیگر آن را الهام شاعر و کلامی منظوم و عده‌ای دیگر آن را حاصل مکاشفه و فراشدگی شاعر و انعکاس عمل او در زبان دانسته و شعر را حادثه‌ای در زبان خوانده‌اند و در این راستا تئوری و مکتب‌های بسیاری شکل گرفته است. از مکتب‌های ادبی تا فلسفی یا نوع نگرش‌های متفاوت، از ساختارگرایی تا فرم‌گرایی، از حجم تا محتواگرا از عبور از معنا و اثبات زبانیت زبان در شعر تا عبور از زبان و رسیدن به شعر مفهومی حسی و...

من معتقدم که زبان مصداق خود را در معنا و مفهوم می‌یابد. بزرگترین رسالت شعر در عبور از زبان و رسیدن به مفهوم حسی محض و ناب است که در آن

بیش از هشت سال از انتشار «اورمیای بنفش» اثر منظوم من می‌گذرد. در این مدت علاوه بر توجه و بحث مراکز ادبی و هنری به‌خصوص دانشگاهی داخل و خارج از کشور به‌عنوان یک منظومه و اثر تراژیک نمایشی، در انگلیس، اتریش و سوئد نیز ترجمه و منتشر شد. درباره این اثر نقدها و برداشت‌های متفاوتی صورت گرفت، از آن جمله:

- گروهی آن را آخرین وجه از رسم و نوع شعر و داستان‌گویی منظوم عاشق‌های منطقه آذربایجان (خنیاگران دوره‌گرد) و متأثر از فرهنگ و تفکر قومی دانستند.
- گروهی آن را مال زمان حاضر ندانسته و شعر بودن منظومه‌ای بدان بلندی را نپذیرفتند.

- بسیاری سکوت کردند.
- گروهی گفتند سوزۀ آن متأثر از داستان منظوم «آخ تمار» سروده شاعر ارمنستان هوهانس تومانیان و دیگر افسانه‌ها و اسطوره‌های منطقه و ملل دیگر است.

اما مهم‌تر و گزنده‌تر از همه که علت و موجب این نوشتار شد. قضاوت عده‌ای از منتقدان و خوانندگان و شاعرانی بود که آن را افسانه نرفت خواندند و در تحلیل خود بدون توجه به ساختار تراژیک و خاستگاه اسطوره‌ای و کارکرد تاریخی و زمانی اورمیای بنفش، آن را برخاسته از کینه‌های قومی خوانده و سراینده آن (یعنی مرا) به قوم‌ستیزی و داشتن ذهنیت اسطوره‌ای و یک‌سونگری و گذشته‌نگری متهم کردند. بی‌آن‌که توجهی به اهداف اصلی سرایش افسانه اورمیای بنفش و جریان شکل‌گیری آن و مهم‌تر از همه شکستن بن‌بست و ایستایی شعر امروز و بردن آن به عرصه‌های عمومی گسترده و پیوند آن با موسیقی، تئاتر و اپرا و نقاشی داشته باشند. اینک به پاسخ تک تک موارد می‌پردازم:

شعر و هر محصول هنری اصیل از بُعد مکان و زمان عبور کرده و با ساختار و هویت جهان شمول خود در عرصه جهان و در فرهنگ‌های متفاوت حضور می‌یابد و باز به همین دلیل است که شعر و هراتر هنری اصیل در ساختار خود باید علاوه بر فرهنگ آفریننده، به فرهنگ سرزمینی و فرهنگ جهانی مجهز باشد تا بتواند در دیگر فرهنگ‌ها پذیرفته شود. اورمیای بنفش‌دارای چنین ساختار و هویتی بود و به همین دلیل در اندک مدتی ترجمه و در دیگر کشورها منتشر شد و همچنین پذیرفته و اجرا شد. هدف از سرایش اورمیای بنفش پاسخ به ضرورت‌های شعری و شکستن فضای بحران از جمله عادت یکسان‌نویسی و سرایش یکنواخت و همسان و منطبق و اندیشه‌های حاکم بر فضای شعر امروز بود

همسان و منطبق و اندیشه‌های حاکم بر فضای شعر امروز بود که پیش از چهل سال است که شعر و ادبیات معاصر را گرفتار ایستایی کرده از آن جمله بحران همسان‌نویسی، بحران معناگرایی، بحران فلسفه و زبان‌زدگی و پست‌مدرن‌بازی، بحران کلام‌پریشی و بی‌سوگی یا شیرزوفرنی‌نویسی و بی‌آوایی با فرم سخت پیچیده ناهماهنگ که متأسفانه نمی‌توان نمونه‌ای از آن‌ها را به عنوان شعر معاصر در ویرترین فرهنگی و تاریخی ادبیات‌مان قرار داد.

من با این درک و احساس به آفرینش اورمیای بنفش و دیگر آثار خود پرداختم و هدفم جدا از رسالت اجتماعی و فرهنگی در آفرینش اثری متفاوت و بیان دردهای تاریخی ناگفته و بازگرداندن آن حس و موسیقی زوده شده از شعر و ارائه فرم و ساختار تازه و سرودن شعری با فضای دیگرسان در زبان و صدای تازه و ارائه اثری چندصدایی با ساختاری دیگر و بردن شعر از خوانش فردی به خوانش جمعی و خارج ساختن آن از انزوای تاریخی و پیوستگی محض با ادبیات و پیوند دادن آن با دیگر هنرها به‌خصوص موسیقی، تئاتر، اپرا و سینما بود. اگر کسانی بگویند که این اثر در ایران در سرزمین ما غیرقابل اجراست و برای حضور چنین اثری هنوز زود است، در پاسخ باید بگویم این گناه و مشکل من نیست. این عقب‌ماندگی دیگر هنرها به‌خصوص موسیقی و تئاتر و اپرا و سینما در سرزمین ماست که نمی‌توانند اثر مرا تغذیه کنند و به همین دلیل است که در دیگر سرزمین‌ها پذیرفته و ترجمه و اجرا شده است. شاید این اثر موجب تحرک و دگرپرسی در آن‌ها و همه در یک پیوستگی شکلی و اجرایی شود و حقیقت این است که ما نیازمند تأمل و تفکر عمیق برای تغییر در تمام زمینه‌ها هستیم. جهان و عصر حاضر، اندیشه، فکر و شعر و دیگر آثار هنری مناسب زبان و فضا و شکل و زمان خود را می‌خواهد. اگر به این مسئله توجه نکنیم، در دایره محدود خود محبوس و محکوم به فنا خواهیم بود.

۳. در خصوص تأثیرپذیری از سروده‌ها و افسانه‌های اقوام و ملل منطقه، نخست باید بگویم در طول تاریخ فرهنگ‌ها همیشه متأثر از همدیگر بوده‌اند. هیچ فرهنگی در انزوا نمی‌تواند بقاء و رشد داشته باشد، اما در زمینه تأثیرپذیری نخست باید چگونگی و شکل جریان آن را دقیق باز جست که آیا مسئله تأثیر شکل تاریخی و کارکردی ساختاری در راستای رشد تکامل داشته و یا نه گرت‌برداری بوده که مشکل ادبیات و دیگر آثار هنری و فکری قرن شده. اندیشه‌ورزی می‌گفت، اگر بتوانی در این عصر گرت‌برداری و تراج و مرگ شعر و هنر در گستره ارتباطات چند زمانی دوام آوری و ر بوده نشوی شاهکار کرده‌ای.

لحظه شعر به نهایت مرحله شعری و هنری ناب می‌رسید و می‌توان گفت که شعر محض است و همه را درگیر کرده و در پیوند با تمام عناصر و اشیاء در ارتباط نزدیک و دائم با تمام هنرها به‌سر می‌برد و در تمام حس‌ها و ذهن‌ها و بودن‌ها نفوذ می‌کند و نیاز به تأویل و ترجمان و معنا ندارد. اما شاید سؤال شود که با این تعریف شعر چه‌گونه می‌تواند در زبان اتفاق بیفتد و بعد، از آن عبور کند. اجازه بدهید کمی در این مورد تأمل کنیم!

هایدگر می‌گوید: زبان حرف می‌زند. وقتی می‌گوید زبان حرف می‌زند، صحبت می‌کند، معنی آن این نیست که فردی، انسانی با انسانی صحبت می‌کند بلکه حضور زبان را خارج از معنا در مستقل بودنش نشان می‌دهد. اما چیزی که هم هایدگر و هم بودریار و هم بل ریکور و ژانت به آن معترف‌اند، ناب بودن معنا در مصداق زبان است یعنی معنا در زبان مصداق پیدا می‌کند و زبان در معنا مصداق بودن خود را می‌یابد. همان چیزی که به معرفت آدمی ختم می‌شود. با این نگرش هر شعری که سروده و آفریده می‌شود در زبان و با زبان است. چیزی، اتفاق و آفرینشی که در درون زبان روی می‌دهد و بعد از زبان عبور کرده و هستی خود را در مفهوم‌های حسی، در ترنم موسیقایی و آوایی واژگان می‌یابد همان چیزی که هستی و وجود شعر است و در درون زبان اتفاق افتاده و بعد به هستی مستقل رسیده است. به این مسئله هم باید توجه کرد که اگر چه مؤلف‌ها و سمبل‌های حسی در میان اقوام و ملت‌ها و سرزمین‌های مختلف متفاوت است اما همه در دریافت مفهوم‌های حسی اصیل انسانی و فرهنگی رفتار و عملکردی مشترک دارند که برای نمونه می‌توان به نگرش و سمبل‌ها و برداشت‌های حسی مشترک در تمام زمینه‌ها از جمله در زمینه عشق، غم، دوستی، احساس غربت و... اشاره کرد. به همین دلیل است که شعر و هر محصول هنری اصیل از بُعد مکان و زمان عبور کرده در عرصه جهان در فرهنگ‌های متفاوت و مختلف با توجه به ساختار و هویت جهان‌شمول خود حضور می‌یابد و باز به همین دلیل است که شعر و هراتر هنری اصیل در ساختار خود باید علاوه بر فرهنگ آفریننده، به فرهنگ سرزمینی و فرهنگ جهانی مجهز باشد تا بتواند از مرزهای سرزمینی گذشته و در سطح جهان و در دیگر فرهنگ‌ها پذیرفته شود. اورمیای بنفش‌دارای چنین ساختار و هویتی بود و به همین دلیل در اندک مدتی ترجمه و در دیگر کشورها منتشر شد و همچنین پذیرفته و اجرا شد. همان‌طور که در پیشگفتار کتاب هم تأکید کرده‌ام، هدف من از سرایش اورمیای بنفش پاسخ به ضرورت‌های شعری و شکستن فضای بحران از جمله عادت یکسان‌نویسی و سرایش یکنواخت و

مضمون اسطوره و افسانه اورمیای بنفش داستان مبارزه و مرگ دلیرانه دختر مقدس معبد شهر اورمیا در ستیز با سپاهیان سارگون دوم پادشاه آشور به سال ۷۱۴ ق م است. سارگون دوم بعد از تسخیر و غارت شهر اورمیه، زنان و دختران جوان شهر را به اسارت و بردگی می‌گیرد و از بیم بازگشت مردان و سپاهیان ارومیه دستور می‌دهد که در شب کسی آتش نیفرود، اما دختر مقدس معبد شهر که چشمانی به رنگ بنفش دارد شب هنگام بر بالای سنگی چراغ می‌افروزد و به نیایش می‌نشیند. سارگون که از پیشگویان شنیده راز شکست و نابودی آشور و نینوا در راز و دعای دختر اورمیا است شب هنگام دختر اورمیا را دستگیر کرده لبانش را می‌دوزند و در ساحل دریا رهاش می‌کنند که بمیرد

دختر مقدس معبد شهر که چشمانی به رنگ بنفش دارد شب هنگام چراغ می‌افروزد و به دیدار اسیران می‌رود و بعد در ساحل دریاچه چراغ بر بالای سنگی می‌نهد و به نیایش می‌نشیند. سارگون از پیشگویان شنیده بود که راز شکست و نابودی آشور و ویرانی نینوا در اثر طغیان آب در راز و دعای دختر اورمیا است و او نباید راز دل با دریا بگوید. پس به دستور سارگون شب هنگام دختر اورمیا دستگیر و بعد از شکنجه‌های بسیار لبانش را می‌دوزند و در ساحل دریا رهاش می‌کنند که بمیرد. می‌گویند دختر اورمیا تمام شب با زخم و درد به نیایش می‌نشیند و صبحدم راز خود را با دریا می‌گوید و در اثر زخم تیری که بر گلویش می‌نشیند در ساحل دریاچه به اشک و درد می‌میرد و آخرین حرفش همانا این است که «چراغ افروخته دارید». مردمان معتقدند که از خاکستر او هنوز هم زنبق‌های بنفشی در ساحل دریاچه می‌روید و نگهبان شهر و مردم و دریاچه ارومیه است.

جدا از این که ساختار اسطوره‌ای و تاریخی، عملکرد و هدف و شخصیت دختر اورمیا با دیگر افسانه‌ها بسیار متفاوت است، باید توجه کرد که در این اثر مسئله نقش و عملکرد تاریخی یک فرد و یک قوم است، نه مسئله دلدادگی.

اما من چه‌گونه به این اسطوره کهن تاریخی دست یافتم و آن را پرورش داده و در داستانی دگرگون شده با افزوده‌های ذهنی سرودم. به خاطر دارم در اواخر بهار سال ۱۳۶۵ که کار خود را تازه در دانشگاه شروع کرده بودم با گروهی از دانشجویان دختر و پسر در روستای کریم‌آباد واقع در ساحل شمال غربی دریاچه ارومیه سرگرم تحقیق در زمینه جامعه‌شناسی روستا بودیم. هنگام ظهر و وقت بازگشت تعدادی از دختران دانشجو مشغول چیدن زنبق‌های بنفشی شدند که در ساحل دریاچه روئیده بود. در این هنگام زن نسبتاً پیری که می‌گذشت، گفت که زنبق‌ها را نچینید گناه است. من پرسیدم چرا گناه است، گفت، نمی‌دانم می‌گویند از خاکستر دختر ارومیه روئیده‌اند، چیدن‌شان گناه است. هرچه خواستم توضیح بیشتری دهد، فقط گفت از گذشتگان شنیده و چیزی بیشتر از آن نمی‌داند. سال‌ها گذشت. در دوران تحصیلات تکمیلی در اروپا، این فرصت برابم فراهم شد که همراه با دیگر دانشجویان به قیمت بسیار ارزان سفری به سن‌پترزبورگ داشته و از موزه بزرگ و مشهور آرمیتاژ که موضوع و هدف اصلی سفر تفریحی مطالعاتی دانشجویی بود دیدن کنم. در دیدار از آن موزه اکثر افراد و دانشجویان از مقابل مجسمه سنگی بسیار قدیمی زنی به ارتفاع حدود ۱۶۰ سانتیمتر که بی‌شباهت به مجسمه‌های سنگی الهه‌های یونان و رم باستان نبود

که در خصوص اورمیای بنفش چنین نبوده است.

اما در خصوص منظومه (آخ تامار) سروده رمانتیک و عاشقانه هوهانس تومانیان شاعر فقید ارمنی که از آغاز قرن بیستم به بعد با توجه به واقعه کشتار ارمنه و راندن این قوم از سرزمین‌های اطراف دریاچه وان شکل نوستالوژیک سرزمینی یافته، باید گفت، موضوع منظومه آخ تامار از این قرار است که پسر جوانی از آبادی ساحل یک‌سوی دریاچه وان با دختری از آبادی ساحل دیگرسوی دریاچه، دل‌باخته هم می‌شوند. پسر جوان هرشب برای دیدار یار شناختن از دریاچه گذشته به ساحل دیگرسوی دریاچه می‌رود و تا نیمه‌های شب به راز و نیاز می‌نشیند و نشان او نیز در ساحل آن‌سوی دریاچه آتش افروخته شده توسط دختر است. تا این‌که جوانان آبادی از راز عشق و دلدادگی آنان با خبر شده و در دشمنی با عشق در یک شب توفانی ناآرام آتش افروخته شده توسط دختر را خاموش کرده و چراغ او را می‌شکنند. پسر جوان عاشق که در پی نشان آتش است هرچه شنا می‌کند نشان آتش را نمی‌یابد و در دریاچه سرگردان و گم می‌شود و سرانجام در اثر خستگی و توفان درحالی‌که در میان دریاچه فغان برمی‌آورد و نام یار و دلدار خود را به آه درد می‌خواند (آخ تامار، آخ تامار) غرق می‌شود.

مشابه کهن‌تر چنین داستان و افسانه‌ای، افسانه ملی قوم ژرمن در خصوص عشق و دلدادگی شاهزاده و شاهزاده خانمی به‌همدیگر است که هاینریش بل نویسنده شهیر آلمانی هم در کتاب کاترینا بلوم خود بدان اشاره دارد. مضمون افسانه چنین است که در روزگاران دور شاهزاده و شاهزاده خانمی عاشق هم بودند اما دریایی میان آن‌ها قرار داشت و مانع دیدار و رسیدن آن‌دو بود. قرار شد شاهزاده خانم سه شمع در ساحل روشن کند تا شاهزاده براساس نشان آن‌ها از دریاچه عبور کند اما جادوگر بی به راز آن‌ها برده و شمع‌ها را خاموش می‌کند و شاهزاده سرگردان در دریاچه غرق می‌شود.

افسانه و داستان‌هایی با این مضمون در میان ملل دیگر هم هست اما هیچ‌کدام شباهتی به افسانه اورمیای بنفش ندارند. مضمون اسطوره و افسانه اورمیای بنفش داستان مبارزه و مرگ دلیرانه دختر مقدس معبد شهر اورمیا در ستیز با سپاهیان سارگون دوم پادشاه آشور به سال ۷۱۴ ق م است. سارگون دوم بعد از تسخیر و غارت شهر اورمیه، زنان و دختران جوان شهر را به اسارت و بردگی می‌گیرد و از بیم بازگشت مردان و سپاهیان ارومیه که در جزیره‌ها و دیگر مناطق و سواحل دریاچه هستند دستور می‌دهد که در شب کسی آتش نیفرود، اما

مجسمه سنگی بسیار قدیمی زنی به ارتفاع حدود ۱۶۰ سانتیمتر که بی‌شک به مجسمه‌های سنگی الهه‌های یونان و روم باستان نیست در موزه بزرگ و مشهور آرمناز سن پترزبورگ نگهداری می‌شود که در شناسنامه، محل کشف مجسمه شمال غربی دریای کارائیب ذکر شده است. این مجسمه توسط نکتین خاورشناس و آخرین کنسول تزار روس در ارومیه به روسیه منتقل شده است. این اثر تاریخی به دلیل گذر زمان و قرار گرفتن در منطقه آب و نمک، سائیدگی بسیار یافته و جلوه بیشتر آن لبان خراشیده و شال سر آن است که قسمتی از شانه و تن او را می‌پوشاند. مسئولان موزه فقط این را می‌دانستند که مجسمه به دوران قبل از مادها و به تمدن ایدها یکی از طوایف قوم ماناها تعلق دارد

با نگاهی بی‌تفاوت گذشتند جز من که در برابر آن دقایقی بسیار ایستادم، دلیل آن هم محل کشف مجسمه بود که در شناسنامه آن، محل کشف شمال غربی دریای کارائیب ذکر شده بود که توسط نکتین خاورشناس و آخرین کنسول تزار روس در ارومیه به روسیه منتقل شده بود. مجسمه به دلیل گذر زمان و قرار گرفتن در منطقه آب و نمک، سائیدگی بسیار داشت و جلوه بیشتر آن لبان خراشیده و شال سر او بود که قسمتی از شانه و تن او را می‌پوشاند. آن روز من هرچه از مسئولان موزه منبع و مأخذ خواستم اطلاعاتی بیشتر از آن‌چه نوشته بودند نداشتند جز این‌که مجسمه به دوران قبل از مادها و به تمدن ایدها یکی از طوایف قوم ماناها تعلق دارد.

بعد از بازگشت از سن پترزبورگ تحقیق و جست‌وجوی بسیار کردم و در نهایت به گزارش هشتم از جنگ‌های سارگون دوم پادشاه قوم آشور رسیدم که در آن به صراحت و روشن می‌گوید که سرزمین‌های سبز ساحل دریای ارومیه را تسخیر و شهر اورمیتا را ویران و مردان آن را کشته و زنان و دختران زیادی را به اسارت و بندگی گرفت و می‌گوید گندم و جو بسیار یافته و گاو و اسب بسیار صاحب شده و مهمتر از همه می‌نویسد دختر اورمیتا بکشم.

جدا از این‌که اسارت زنان و دختران یکی از ستم‌های نانوخته تاریخی است که برابر اسناد این زنان و دختران علاوه بر بردگی باید به عشرت سپاهیان و مردان آشور هم پاسخ می‌دادند و باردار می‌شدند و در صورت ناتوانی محکوم به زجر و مرگ بودند. اما اشاره مستقیم به کشتن دختر اورمیتا اهمیت و جایگاه دختر اورمیتا را نشان می‌داد و مرا به یاد سخن آن زن دانای روستای کریم‌آباد ارومیه انداخت و اسطوره‌ای که او نقل کرده بود و من به‌عنوان یک شاعر و نویسنده و پژوهشگر موظف به انجام تعهد و کارکرد تاریخی خود بودم و دو سال تمام در آن اندیشیدم.

نخست قدم نوشتن گزارش تحقیقی بود، اما ناخودآگاه به گونه شعر در زبان و مضمون و فرم دگرسان جاری شد و نخستین قسمتی که سروده شد پرده سوم بود و بعد در طول دو سال دیگر قسمت‌ها و بخش‌های تراژدی سروده و جاری شد که با حذف بسیاری از سروده‌ها و تنظیم آن با یک سرآغاز دو تابلو و سه پرده شکل نهایی خود را یافت و منتشر شد. من آن را سرودم تا به تاریخ و بسیار کسانی که ادعا داشتند و دارند که در این سه دهه شعر امروز به ایستایی رسیده و اثر درخوری در آن آفریده نشده پاسخ دهم و در پاسخ آن منتقدان عزیز که در مجله نامه فرهنگ و در مجله نقد فرزنان (اورمیای بنفش) را با (آنتیگونه) سوفکل

قبلاً در مقاله دیگری در این مورد بحث کرده‌ام و خوانندگان علاقه‌مند برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند. به مقاله «پایان شوالیه پیر» من که در بهار سال گذشته منتشر شد مراجعه کنند